

مثل فضای شلوغ بیرون مشوش است. باید در مقابل این حجم از صداها بتوان حرف زد و حرف‌ها شنیده شود. منظورم همان کلماتی است که می‌گوییم. گاهی گریه‌ای از وسط صحنه رد می‌شود، می‌ایستد و بی‌هیچ ترسی با تعجب به ما نگاه می‌کند. همه چیز مثل ذات خود نمایش ابزورد است و در عین حال انسانی. همه اینها خود به خود نسبت و جایگاه این اجرا را مشخص می‌کند که لزوماً نشانه خوبی یا بدی اثر نیست. نشانه یکی شدن با شرایط موجودی است که در آن زندگی می‌کنیم.

■ اجرای «در انتظار گودو» در مکانی چون پردیس تئاتر باغ کتاب، چه امکان‌هایی را برای تئاتر در دوران کرونا به ارمغان آورده؟ استفاده از وسیله‌ای چون موتورسیکلت یا صحنه نمایشگر تلویزیونی، به میانجی این فضا - مکان مهیا شده است. این تجربه اجرایی را چگونه می‌بینید؟

قطعاً اجرا بر اساس شرایط محیطی که در آن اجرا می‌رویم ساخته شده. این طور نبود که کوهستانی متنی داشته باشد و بگوید برویم یک جایی اجرایش کنیم. متن کارگردانی بر اساس محیطی که در آن اجرا می‌رویم اتفاق می‌افتد. گوشه‌ای از جایی که شاید کمی امن‌تر از خیابان باشد، محصور شده بین تپه‌ها. اگر خصوصیات این مکان را مدنظر قرار دهیم می‌بینید که چه تفاوتی با سالن، نوره‌ای صحنه و آن سکوت همیشگی محیط داخلی سالن دارد. پس هر عنصری به نظر من بر اساس این محیط ساخته شده. مثل موتور که به سروصدای محیط اضافه می‌کند آن هم با توجه به آن حافظه تاریخی که از موتور داریم. مثل ویدیو که انگار کل آسمان ایران در آن مستطیل جمع شده. همه این شرایط تحت تأثیر همان مکان است و مکان تأثیر گرفته از اجراست.

“

امیررضا کوهستانی کاراکترها را به زن تغییر داده. زن‌هایی با همان اسامی اصلی متن بکت. شاید هم یک جور مقابله با این خشکی بنیادین جهان بکت و مواجهه انتقادی با بکت دوستانی است که اگر یک واو در نمایش او تغییر کند دچار گرفتگی رگ قلب می‌شوند. این نگاه نقادانه کوهستانی است به عدم تغییر و به پافشاری روی عقاید



الهام کردا در صحنه‌ای از نمایش «در انتظار گودو» به کارگردانی امیررضا کوهستانی

تماشای در انتظار گودوی کوهستانی را به تنهایی تاب نمی‌آورند. امیررضا کوهستانی نشان داده که مناسبات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زمانه‌اش را به خوبی می‌شناسد. شجاعت او در مواجهه انتقادی با یکی از مهم‌ترین نمایش‌نامه‌های معاصر، قابل ستایش است. اما نکته اینجااست که جهان بی‌سروته «در انتظار گودو»، سال‌هاست که در مقابل تفسیر شدن مقاومت می‌کند و تن به خوانش‌های هرمنوتیکی نمی‌دهد. بنابراین می‌توان اجرای کوهستانی را هم با این حقیقت انکارنشدنی به تماشای نشست که واجد نوعی شکست در مواجهه با جهان بکتی است.

هر چهار بازیگر زن نمایش تلاش دارند نقش‌های عجیب و غریب بکتی را فارغ از تأکید بر جنسیت به اجرا درآورند. چه در پوشش، چه در ژست‌ها و چه در کنش‌ورزی‌های بی‌سرانجام شخصیت‌های تکین بکتی این تمنا مشاهده می‌شود. تلاش مهین صدری، لیلی رشیدی، الهام کردا و مونا احمدی در خلق یک جهان بکتی، قابل اعتنا و ستایش است. کوهستانی با استفاده از زنان بازیگری که هر کدام ذائقه و کیفیت متفاوتی در بازی‌نمایی نقش‌های تئاتری دارند، میل آن دارد که بی‌کنشی، بی‌فرجامی و خرفتی شخصیت‌های بکتی را رنگ و بوی تازه‌ای ببخشد یا یادآور نمایش‌هایی چون بی‌تابستان و شنیدن. روایتی که ریتم تازه‌ای می‌طلبد و ژست‌های متفاوت. گویا کلنجار رفتن یا ملال زندگی روزمره و هراس‌های آخرالزمانی در دوران کرونا بی‌کمابیش یک جهان بکتی است که می‌توان از رنج آن کاست و با تمهیداتی زیباشناسانه، به تماشای نشستن آن را قابل تحمل‌تر کرد. رویکردی که کوهستانی در مواجهه با ساموئل بکت در پیش گرفته و گویا تا حدودی هم موفق بوده است. در ادامه گفت‌وگوی «ایران» را با الهام کردا می‌خوانید.

اقتدارزایی شده را چگونه به اجرا درآورید؟

مردم از قدرت می‌ترسند و قدرت از مردم و هر دو طرف از یکدیگر متنفرند اما به یکدیگر لبخند می‌زنند. قدرت پوتزو در گرو این است که به او توجه کنند. اما در میانه این توجه او هم به عبث بودن همه چیز و طولانی شدن این انتظار پی می‌برد.  
■ آیا اجراهای دیگری را از «در انتظار گودو» که در ایران بر صحنه رفته است به تماشای نشسته‌اید؟ کارگردان‌هایی که هر کدام خوانشی متفاوت از نمایشنامه بکت بر صحنه آورده‌اند. وحید رهبانی، علی‌اکبر علیزاده، همایون غنی‌زاده و این اواخر حسام لک. فی‌الواقع روایت کوهستانی از بکت رادر چه نسبتی با این اجراها می‌بینید؟

من نمی‌توانم مقایسه‌ای کنم. بله دیده‌ام. هر کدام را در مقطعی از زمان. اما می‌توانم راجع به گودویی که اکنون در باغ کتاب اجرا می‌رود حرف بزنم. کرونا است و مردم باید ماسک بزنند. اجرا در فضای باز است و تمام مدت صدای آژیر از خیابان به گوش می‌رسد. مردم چهره یکدیگر را نمی‌بینند و تشخیص نمی‌دهند به خاطر ماسک. هیچ کس نمی‌داند چه چیزی در انتظارش است. ذهن بازیگر

به نظر من پوتزو نماینده همان قشری است که با در معرض دید قرار دادن خود، با نمایش دادن قدرتش و با این احساس که حتی جاهایی به او ظلم شده سعی در نجات خود دارد. پوتزو از همان قشری است که قبلاً بیشتر قلع و قمع می‌کرد اما از یک جایی فهمیده که باید بعضی جاها لبخند بزند. شبیه مردم باشد و با آنها احساس همدردی کند. ولی درون او هنوز همان خودشیفتگی تشنه قدرت که «هیچ کسی را جز خودم دوست ندارم» مشاهده می‌شود. خب پس می‌بینیم که خود به خود از خود این آدم اقتدارزدایی شده. پوتزو هم در خوانش کوهستانی منتظر گودو است. اما همین «من خودم بldم و به کسی احتیاج ندارم» باعث می‌شود این منتظر بودن را بازگو نکند. همین که هر روز می‌رود به جایی که در درخت هست و هر روز همان کارها و حرف‌ها را تکرار می‌کند یعنی او هم در ذات خودش احتیاج به این انتظار دارد. چون امید از پس همین انتظار به وجود می‌آید. پوتزو از بقیه می‌ترسد، از لاک می‌ترسد. مثل هر جامعه قدرترپور دیگر.

تأثیری که شاید در یک نقطه کوچک، در یک جای دور و دیر از نمایشنامه باشد اما به هر حال هست. اگر تأثیر نداشته باشد که تبدیل می‌شویم به دانش‌آموزانی که متن خود را همچون کسانی که جغرافیا را حفظ می‌کنند، به خاطر می‌سپارند. نمایش مثل دورانی که در آن زندگی می‌کنیم دارای یک سکون و یک جور عدم ارتباط است. در کاراکترها این عدم ارتباط را می‌بینیم. همه از هم می‌ترسند و در عین حال به هم وابسته‌اند. هیچ کسی دلش برای آن دیگری به رحم نمی‌آید. همه چیز در یک لحظه تغییر می‌کند. خب قطعاً همه اینها از پس یک اتفاق عجیبی به نام پاندمی و تأثیراتش بر همه ما و جامعه ما در ناخودآگاه ما هست.

■ فضای زنانه‌ای که در اجرای در انتظار گودوی کوهستانی مشهود است، شخصیت پوتزو را که شما ایفاگر نقش آن هستید تا حدودی از ارباب بودن دور کرده است. دیگر خبری از آن فیگور مهیب و چندش‌آور نیست که مدام فرمان می‌راند و دیگران را به اهمیت حضور خویش واقف می‌کند. این پوتزوی زنانه و تا حدودی

■ در مقام یک بازیگر حرفه‌ای تئاتر، نسبت اجرایی که امیررضا کوهستانی بر صحنه آورده، با اینچا و اکتون ما چیست؟ آیا می‌توان این نمایش را معاصر زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بدانیم؟

در نمایشنامه انتظار گودوی بکت، ما نمی‌دانیم در چه مکانی هستیم و در چه زمانی. نمی‌دانیم که هستیم و گذشته چه بوده و آینده چه خواهد شد. این همه پرت‌ویلاگویی که نشانه‌های آن دوره از تاریخ نمایشنامه‌نویسی تئاتر ابزورد است و از پس یک بحران تاریخی می‌آید. انگار تو حتی نمی‌دانی که چه باید بگویی و نوعی رخوت در آن است. نوعی سکوت که معنایی ندارد اما در عین حال از پس یک معنای کلی می‌توان همه چیز را به تماشای نشست. از پس یک فاجعه در این دوران و در این تاریخ با این اتفاقات که پاندمی مهمترین و جدیدترین آنها بوده، شاید نزدیک‌ترین چیزی که به این دوران مربوط باشد همین نمایشنامه‌های ابزورد باشد. حتماً دورانی که در آن زندگی می‌کنیم روی من هم به عنوان بازیگر در ایفای نقش پوتزو تأثیر گذاشته؛

■ تجربه همکاری با کارگردانی چون امیررضا کوهستانی در اجراهای تئاتری چگونه است؟

برای کسانی که قبل از این هم با کوهستانی کار کرده‌اند شاید آن طور نیست که قرار است با چیزی مواجه شویم که از قبل نمی‌دانیم. در حقیقت می‌دانیم و فقط نمی‌شناسیمش. کوهستانی دقیقاً همان چیزی را که دوست داریم در آن تاریخ و آن جغرافیا بگوییم از دهان‌مان با دیالوگ‌هایش می‌کشد بیرون. تازه می‌فهمیم که انگار او بیشتر از ما به ناخودآگاه ما واقف است و این فقط به خاطر این است که کوهستانی بیشتر از هر کارگردان دیگری که با او کار کرده‌ام، روی انسان‌های اطرافش مطالعه می‌کند. منظورم از مطالعه مربوط به همه چیز است. او شنونده خوبی است، شاید راهکاری به تو ندهد و یا راهکاری به مذاق تو خوش نیاید اما می‌شنود و می‌بیند. نه فقط در پروسه کار بلکه حتی در زندگی غیر کاری. او جامعه، اخبار، مردم، تحلیل‌ها، گزارش‌ها و خیلی چیزهای دیگر را که روزمره هستند با نگاه ویژه‌ای می‌بیند. پس در پروسه کار کردن هم پیراست از داستان‌ها، ارجاعات و مثال‌هایش. این را نگفتم که از کوهستانی تعریف کرده باشم، اما در حقیقت این تعریف کلی من از کارگردان است. برای همین است که بازیگر وقتی با کوهستانی کار می‌کند، بد عادت می‌شود. به سوادش، به دانش به‌روزش، به مثال‌ها و به داستان‌های بی‌ربطی که ربط دانش را به کار، به تو واگذار می‌کند؛ به آرامش و بخصوص زاویه نگاهش به زن‌ها. اینها البته چیزهایی هستند که همه ما در کار کردن باید به آن برسیم.

■ گویا اجرای «در انتظار گودو» در این زمانه همه‌گیری، گرفتار وقفه‌ای یک‌ساله شده است؟ نوعی تعلیق که بی‌شباهت با حال و هوای خود بکت نیست. تجربه تعلیق گونه این زمان طولانی برای شما در مقام بازیگر چگونه بوده است؟

واقعیت این است که من این مقایسه را قبول ندارم. حالا چه درست باشد نظر من چه نباشد. اما یک دیدگاه است. ما - منظورم گروه اجرایی است - منتظر بودیم که تعطیلی تمام شود و بار دیگر اجرا داشته باشیم. یک‌سال بعد از تعطیلی‌ها همچنان صبر کردیم. امیدوار بودیم که در فضای باز اجرا خواهیم کرد و تئاتر را با تمام اتفاقات زنده نگه می‌داریم که البته خودم با این جمله که بشدت سانتی‌مانتال است مخالفم چون نمایش بخشی از زندگی غیرقابل پیش‌بینی ما در ایران است. خلاصه ما می‌دانستیم که بار دیگر اجرا خواهیم رفت. به نظرم ولادیمیر و استرگون و حتی پوتزو اگر روزی واقعاً گودو بیاید و انتظار نمدادین به پایان برسد خواهند مرد. راستش ما همگی به عنوان اعضای گروه سعی می‌کردیم «لاکی» نمایش خودمان باشیم، با همان خوانشی که کوهستانی از بکت داشت.

■ خوانش کوهستانی از نمایشنامه در انتظار گودو، با همکاری کیوان سررشته، به فضایی زنانه میدان داده است. آن تکبیت، خرفتی و بی‌معناشدگی شخصیت‌ها در این اجرا، به چه شکل بازتاب یافته است؟

این سوآلی است که در حقیقت کارگردان باید جواب دهد. من فقط تصوراتم و حدسیات خودم را از اجرایی که در آن بازیگر بودم خواهم گفت. توضیح دادم که به نظر کوهستانی در مقام نویسنده، زن‌ها در حوادث تاریخی همیشه نقش مهمی داشته‌اند. در جایی که اغلب مردها منفعل هستند و افسرده، این زن‌ها هستند که با کارهایی هر چند کوچک در حال ساختن هستند. حتی ساختن چیزی درون خود. زن‌ها بیشتر از مردان به روانکاو و روانشناس رجوع می‌کنند، البته طبق تحقیقات میدانی من و این یعنی فرو نرفتن و فعالیت کردن. در خوانش در انتظار گودویی که کوهستانی دارد شدت انفعال کمتر از در انتظار گودوی بکت است. لاکی می‌رود، شخصیتی که حتی فکرش را هم نمی‌کنیم که قرار است فاعل نمایشنامه باشد. شاید چون قرار است انفعال را نقد کنیم و این زن‌ها هستند که اغلب اوقات این کار را می‌کنند. امیررضا کاراکترها را به زن تغییر داده. زن‌هایی با همان اسامی اصلی متن بکت. شاید هم یک جور مقابله با این خشکی بنیادین جهان بکت و مواجهه انتقادی با بکت دوستانی است که اگر یک واو در نمایش او تغییر کند دچار گرفتگی رگ قلب می‌شوند. این نگاه نقادانه کوهستانی است به عدم تغییر و به پافشاری روی عقاید.

